

با این که عمر

در زادگاه بی تفاوتِ درد

سنگین گذشته است،

با این که در هر فراز و فرودش

باد

چندین درختِ یادهای مرا

از ریشه کنده است،

با این که در هر عبورِ گردنفرای من از پیچ و گردنه، آفتاب

خسته می شوم گاهی

نوشته شده توسط Administrator
چهارشنبه ۲۲ ارد بهشت ۱۳۸۹ ساعت ۰۳:۲۳ -

هرگز به شانه هام

نخورده در سراسر این راه،

با این که ظرفچه ی آموزه های من

دیری ست

پر شده از تلخواژه های وقتِ غروب

در پسِ یکروز کارِ طاقت کوب،

با این که یافته ام

باری

که یاوه می شود آسان

سخن

در آستینِ زیباترینِ شاعرانِ جهان،

خسته می شوم گاهی.

تویی فقط

- حضور اعتماد و امیدم -

بیا پیاله کنیم پُر

بدون هیچ غصه و آهی.

واشینگتن، دوازدهم اردیبهشت 1389